

در غیاب اردوگاه سوسیالیسم و
اتحاد شوروی، امپریالیسم جهانی
کمر به نابودی مردم آفریقا و
غارت منابع آن بسته است!

از رویاهای دمکراتیک تا کابوس غارت و نابودی!

با فروپاشی اتحاد شوروی و سقوط اردوگاه سوسیالیسم، فصل جدیدی در آن گروه از کشورهای عقب نگه داشته شده جهان آغاز شد، که کشورهای بزرگ سرمایه داری جهان در آنها مطامع غارتگرانه و استعماری داشتند. کشورهای استقلال یافته جهان سوم، که اغلب آنها از دل جنگهای استقلال طلبانه بیرون آمده و پاره ای از آنها به کمک اردوگاه سوسیالیسم جهانی راه رشدی را مستقل از دخالت های استعماری امپریالیسم جهانی طی می کردند از پشتوانه ای بزرگ محروم شدند و یورش امپریالیستی و استعماری به تمامی دستاوردهای دمکراتیک در این کشورها با شدت آغاز شد. این یورش، همانگونه که انتظار می رفت بسرعت با رقابت و تضاد منافع کشورهای بزرگ سرمایه داری و امپریالیستی منجر شد و تقسیم غنائم و بردن سهم بیشتر از غارت این کشورها با جنگهای داخلی (قومی- قبیله ای) توأم شد. این سرنوشت تمثیلی، اکنون در آفریقا، قاره ای را در کام جنگ و مرگ و نابودی کشانده است. وسائل ارتباط جمعی، تحت سلطه امپریالیسم با پخش انواع اخبار و تفسیرهای گمراه کننده اذهان عمومی را از واقعیات دور می کنند و اهداف خود را پیش می برند. آنها که توانستند در سراسر جهان و بویژه در اروپا مردم را در بی خبری از جنایاتی که در یوگسلاوی مرتکب شدند، نگهدارند، اکنون با تجربه ای کامل تر می کوشند مردم جهان را در بی خبری از آنچه در آفریقا می گذرد، نگهداشته و این قاره را به قیمت نابودی میلیون ها مردم آن بین خود تقسیم کنند!

استراتژیست هائی نظیر "برژینسکی" و "کسینجر" حتی با صراحتی بی سابقه از ضرورت کاهش جمعیت آفریقا سخن می گویند و این در حالی است که برخی مطبوعات، بصورت غیر رسمی می نویسند که آمریکا در نظر دارد بخش هائی از آفریقا را به بهانه پاک سازی از بیماری "ایدز" پاکسازی انسانی کند!

در شماره 96 راه توده، در همین ارتباط مقاله "آفریقا در محاصره فقر و بدهی" را خواندید، که نقدی بود بر نوشته ای که در روزنامه اخبار اقتصاد مورخه 21 بهمن 78 منتشر شده بود. در ادامه و در ارتباط با همین سلسله روشنگری ها، مقاله زیر را که در ارتباط با جنگ داخلی در سیرالئون است می خوانید. در این مقاله نقش نواستعماری صندوق بین المللی پول نیز بررسی شده است.

رسانه‌های خبری کشورهای بزرگ سرمایه داری، تصاویر رقت انگیزی از مردان، زنان و کودکان آواره‌ای که قربانی جنگ داخلی در سیرالئون شده‌اند را نشان می‌دهند. چندی پیش نیز تصاویر مشابهی از لیبریه، یکی دیگر از کشورهای غرب آفریقا به سراسر جهان مخابره شد. این رسانه‌ها چنین تبلیغ می‌کنند که جنگ سالاران محلی، مافیا و سیاستمداران فاسد، این کشورها را نابوده کرده‌اند و وقوع این مصائب و تحولات اجتماعی ناگوار ایداً ارتباطی با به اصطلاح "غرب متمدن" ندارد! این رسانه‌ها به این سئوالات اشاره نمی‌کنند که این افراد جنگنده اسلحه‌هایشان را از چه منابعی تهیه می‌کنند؟ چه کسانی مواد معدنی و الماس را از این بومیان خریداری می‌کنند؟ چه کسانی در این روند به چه افرادی رشوه می‌دهند؟ این تبلیغات بدون اشاره به این نکات، کابیلا را در جمهوری دمکراتیک کنگو، موگابه را در زیمباوه، تایلور را در لیبریه و فودی سانکوه را در سیرالئون مسئول همه مشکلات و درگیری‌ها معرفی می‌کنند.

ردپای نو استعمار

در اوائل دهه 1960، یک مسافر خارجی سیرالئون را کشور آرامی دید که مغرور و مفتخر از استقلال تازه بدست آورده، در پی خود کفائی و با هدف خدمت به مردم خود، در سایه و همراه قهرمان‌های ضد امپریالیست قاره آفریقا، مانند قوام نکرومه، سکوتوره و مادیبوکیتا، در جهت تحقق رویای این رهبران برای آفریقای مستقل و آباد گام بر می‌داشت. اولین تمبر پستی در سیرالئون مستقل، که در روز 27 آوریل 1961، روز استقلال آن کشور منتشر شد، بر یک زمینه سیاه براق، یک ذوزنقه سبز رنگ که "الماس و آهن" بر آن می‌درخشیدند را نشان می‌داد. عناصر و رنگ‌های این تمبر پستی، نهادهای جهانی بود که سیرالئون تازه استقلال یافته، خود را در آن می‌دید.

سیرالئون، مستعمره سابق انگلیس دارای **معادن غنی آهن و الماس** بوده و "فری تاون" پایتخت آن، یک بندر مهم تجاری در این بخش از جهان است. سیرالئون در سال 1460 بوسیله پرتغالی‌ها کشف شد. بعلت اینکه کوه‌های ساحلی این کشور از دور، شکل شیر را در ذهن تداعی می‌کند، پرتغالی‌ها آن را سیرالئون (شیر کوه یا کوه شیر شکل) نام نهادند. استعمارگران پرتغالی، در حاشیه سواحل 350 کیلومتری سیرالئون، اسکله‌های چوبی و ایستگاه‌های تجاری، برای تجارت برده با قاره آمریکا بنا کردند. تنها مسیر ارتباط آن‌ها با قبائل ساکن بخش‌های درونی، از طریق رودخانه‌هایی بود که به اقیانوس اطلس می‌ریزند. پرتغالی‌ها در مسیر این رودخانه‌ها، افراد بومی را به بردگی کشیده و به تاسی از عملکرد دیگر قدرت‌های استعمارگر اروپائی در مناطق مجاور مانند سنگال و گامبیا ضرورتی برای رسوخ بخش‌های درونی این منطقه نمی‌دیدند.

در پایان قرن 18 انگلیسی‌ها مستعمره‌ای متشکل از کوچ نشین‌ها تاسیس کردند. این کوچ نشین‌ها بردگان سابقی بودند که پیش‌تر در کنار آن‌ها علیه جنگ استقلال طلبانه آمریکائی‌ها شرکت داشتند. این بردگان سابق در منطقه‌ای ساکن شدند که بعداً معروف به "فری تاون" (آزاد شهر) شد و به مرور تعداد سکنه این منطقه به 70 هزار نفر رسید. در پس کوه‌های ساحلی قبائلی زندگی می‌کردند که باید مطیع می‌شدند. انگلیسی‌ها با کمک بردگان سابق و اسلاف آن‌ها، توانستند کنترل خود را بر قبائل و سرزمین‌های آن‌ها برقرار کرده و نهایتاً در سال 1896 منطقه تحت الحمایه خود را در سراسر سیرالئون ایجاد کنند.

نخبگان سیاه ساحلی، همراه با خاطرات اقامت کوتاهشان در آمریکا، روابط نزدیکی با قدرت استعماری داشته، ولی فاقد هرگونه رابطه قبیله‌ای در منطقه بودند. این نخبگان تا قرن بیستم که انگلیسی‌ها مستقیماً اداره امور را بدست گرفتند، در اداره امور مستعمره به انگلیس‌ها کمک می‌کردند. انگلیسی‌ها برای این نخبگان چندین مدرسه و یک مدرسه عالی تاسیس

کردند. کوه‌های ساحلی آن‌ها را در برابر بادهای تند، خشک، داغ و شنی صحرای آفریقا و قبائل ساکن در پس این کوه‌ها حمایت می‌کردند.

اما، بادهای تغییر و تحول، بعد از تصویب اولین قانون اساسی استعماری شروع به وزیدن کردند و پس از آنکه کشور همسایه، ساحل طلا که در سال 1957 مستقل شد و نام جدید غنا را به خود گرفت، این بادهای تبدیل به توفان شدند. احزاب سیاسی مانند حزب خلق سیرالئون تاسیس شده و سرانجام کشور در سال 1961 استقلال خود را یافت.

اراضی دره‌های کشور، مغادیر کافی برنج برای مصرف داخلی و مقداری هم برای صادرات تولید می‌کردند، در نتیجه توجه دولت معطوف به توسعه صنعتی و بهره‌برداری از ثروت‌های معدنی کشور شد. "سیادو استیونس"، نخست وزیر وقت، سیاست ایجاد بخش عمومی اقتصاد را در پیش گرفت. او 51 درصد از معادن الماس را تحت کنترل و حاکمیت دولتی قرار داد و شرکت‌ها و بنگاه‌های ملی در بخش‌های تجارت، بیمه، بانکداری و کشتیرانی تاسیس کرد. همکاری و دوستی با اردوگاه سوسیالیستی یکی از اصول اساسی سیاست خارجی او را تشکیل می‌داد. با کمک کشورهای سوسیالیستی، سیرالئون، طرح نقشه برداری زمین شناسانه و مساحی معادن خود را بطور کامل اجرا کرد. چنان رهبر و چنان سیاستی در خدمت اربابان استعمار کهن و رهبری جدید آن‌ها "امپریالیسم آمریکا" نبود.

با کشف نفت در نیجریه، بوکسیت در غنا و ذخائر جدید سنگ آهن در سیرالئون موجی از کودتاهای نظامی که رژیم‌های دمکراتیک ضد استعماری را سرنگون می‌کردند، غرب آفریقا را در بر گرفت. دولت قوام نکرومه در غنا سرنگون شد، جنگ داخلی در نیجریه شروع شد و حتی سیرالئون که دولتی بمراتب کوچک‌تر و ضعیف‌تر بود نیز در دایره طرح‌های شیطانی امپریالیسم قرار گرفت و در آن تعدادی کودتای نظامی که منافع آمریکا، انگلیس و رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی را نمایندگی می‌کردند، صورت گرفت.

جنگ داخلی و موافقتنامه "لومه"

يك کودتای فرماندهان تیپ‌های نظامی، يك کودتای سرهنگ‌ها و يك کودتای سرجوخه‌ها، یکی پس از دیگری با شرکت نخبگان ساحلی در سیرالئون اتفاق افتاد. در نتیجه این کودتاها، روند تحکیم و توسعه سیرالئون، بعنوان يك حکومت قائم به خود آسیب دیده و به تعویق افتاد و توسعه شدیداً آسیب دید.

اگر چه استیونس بر مشکلات ناشی از این مسائل فائق آمد و دوباره به نخست وزیری انتخاب شد، اما روند توسعه و اجرای اقدامات اقتصادی مورد نظر او کند شدند. در زمینه سیاسی، سیرالئون میزبان کنفرانس مهم "سازمان کشورهای آفریقای" شد؛ کنفرانسی که در آن، جنبش مقاومت در برابر آپارتاید در آفریقای جنوبی و جبهه پولیساریو به رسمیت شناخته شدند. اما در زمینه اقتصادی، فشار شرکت‌ها و منافع اقتصادی آمریکا، انگلیس و آفریقای جنوبی بر سیرالئون ادامه یافت و در نتیجه دخالت مستقیم صندوق بین‌المللی پول و کاهش شدید ارزش پول کشور، تحت فشار این نهاد امپریالیستی، شرایط اقتصادی کشور رو به وخامت نهاد. با درگذشت استیونس و خروج او از صحنه، دور دیگری از بی‌ثباتی سیاسی و کسب غیر قانونی قدرت و جنگ داخلی در سیرالئون شروع شد.

"فودی سانکوه"، رهبر جبهه متحد انقلابی، یکی از طرف‌های درگیر در جنگ داخلی است. "جبهه متحد انقلابی" يك جنبش وسیع ضد استعماری، ضد غرب و با سمت‌گیری پان آفریقای است که روابط نزدیکی با لیبی و لیبیریه دارد. در يك مرحله از جنگ داخلی، این جنبش نزدیک به 450 هزار نیروی مسلح و بخش‌های شرقی و شمالی کشور را تحت کنترل داشت و دوبار توانست "فری تاون"، پایتخت کشور را تصرف کند. تنها با دخالت ارتش نیجریه در سمت نیروهای دولتی سیرالئون بود که سرانجام پس از 6 جنگ داخلی خشن و خونین با امضای موافقتنامه "لومه" در کشور "توگو" به پایان رسید و طرفین متعهد به تقسیم

قدرت بین دولت کنونی و جبهه متحد انقلابی شدند. بلافاصله سازمان ملل اجرای این موافقتنامه را بعهده گرفت و قرار شد نیروئی مرکب از 18 هزار سرباز حافظ صلح را به سیرالئون اعزام کند؛ اما ماموریت سازمان ملل در سیرالئون هیچگاه تحقق نیافت، زیرا نیروهای انگلیسی و نیجریه‌ای تصمیم گرفتند که خارج از سازمان ملل عمل کنند. آمریکائی‌ها هم از انجام تعهدات مالی خود طفره رفتند.

در نتیجه دخالت مستقیم نیروهای انگلیسی، "فودی سانکوه"، رهبر "جبهه متحد انقلابی" دستگیر شد. نیروهای سازمان ملل در سیرالئون که عمدتاً از نیروهای ارتش نیجریه تشکیل می شدند، نه تنها کمکی به اجرای قرار داد لومه نکردند، بلکه با چشم بستن بر تخلفات گروه‌های کشتار وابسته به ارتش سیرالئون، عملاً به آغاز مرحله جدید جنگ داخلی در آن کشور کمک هم کردند. فرماندهان فاسد نیجریه‌ای خود مستقیم وارد تجارت الماس شده و جیره و مواجب سربازان زیر دست خود را هم ماه‌ها پرداخت نکردند. در نتیجه شرایط برای دخالت مستقیم نیروهای امپریالیستی در سیرالئون فراهم شد.

دولت انگلیس علناً اعلام کرده است که در نظر دارد سرگردانی ارتش سیرالئون را جهت حفاظت معادن الماس واقع در شرق آن کشور را تعلیم و سازماندهی کند. انگلیس‌ها امور طراحی و جوانب استراتژیک این پروژ را بعهده گرفته و نیجریه‌ای‌ها هم اعلام کرده‌اند که در صورت لزوم، خارج از فرماندهی سازمان ملل به جنگ علیه نیروهای جبهه متحد انقلابی ادامه خواهند داد.

در تبلیغات رسانه‌های کشورهای بزرگ سرمایه داری، "دولت‌های فاسد" از يك طرف و "جنبش‌های شرور" از طرف دیگر، مسئول مشکلات آفریقا قلمداد می‌شوند، اما واقعیت اینست که اربابان استعماری سابق با کنترل همه جانبه دولت‌های فاسد و با دخالت مستقیم در سرکوب جنبش‌های اجتماعی این کشورها، مسئول اصلی و عمده مصائب کنونی آفریقا هستند. در سیرالئون، نظام سازمان ملل عملاً شکست خورده و ماموریت سرکوب يك جنبش اجتماعی مورد حمایت مردم آن کشور به نیروهای مزدور نیجریه واگذار شده است. استعماری انگلیس هم در پشت صحنه، چشم به معادن الماس سیرالئون دوخته و طرح غارت نو استعماری را گام به گام پیش می برد.

مأخذ: راه توده شماره 97 دوم تیرماه 1379